

نگاهی به زندگی حسین منزوی

غزل پرداز بزرگ معاصر

جاوید قربانی

کارشناس ارشد ادبیات

حسین منزوی فرزند محمد منزوی شاعر زنجانی است^۱ که در اول مهر ۱۳۲۵ در شهر زنجان دیده به جهان گشود و به خاطر اینکه با شروع پاییز زاده شده بود، همیشه خود را همزاد پاییز می‌نامید. وی در زادگاه خود نشو و نما یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را نیز در همان شهر به انجام رسانید.^۲

مادرش با وجود این که سواد چندانی نداشته هنر عجیبی در قصه‌گویی داشت. داستان امیر ارسلان و قصه‌های عامیانه‌ی دیگر او از کودکی همدم منزوی بود. از آنجا که در جای‌جای اکثر این قصه‌های عامیانه و افسانه‌های محلی تک‌بیت‌هایی نیز وجود داشته، روح کودکانه‌ی منزوی نیز با شعر و قصه منووس شد. بنابراین تأثیری که او از مادرش پذیرفت به مراتب از تأثیرگذاری پدرش عمیق‌تر و ریشه‌دارتر بود. درست است که پدرش، محمدمنزوی، خود شاعر بود و به خصوص در شعر ترکی دستی داشته اما حسین در سن ده دوازده سالگی برای اولین بار با شعر او آشنا شد.

محمد منزوی علاوه بر این که در سرودن شعر کلاسیک شاعری قوی بود، در زمانی که شعر نو در ایران گناه محسوب می‌شد، او از طرفداران سرسخت شعر نو و نیمایی به شمار می‌رفت و به این خاطر حسین نیز از کودکی تصویر نیما را بر در و دیوار خانه‌ی خودشان می‌دید.

حسین پس از اخذ دیپلم ادبی در دبیرستان صنر جهان زنجان، در سال ۱۳۴۴ در رشته‌ی ادبیات فارسی دانشگاه تهران پذیرفته شد. در آن زمان تخلص «رها» را برای خود انتخاب کرد و در سرودن اشعار بین اقران خویش ممتاز گشت.^۳ او به سرعت توانست که خود را در محافل ادبی تهران مطرح کند تا آنجا که مرحوم مهدی سهیلی که در سال ۱۳۴۵ برنامه‌ی را با نام «کاروان شعر و موسیقی» در رادیو اجرا می‌کرد، در یکی از برنامه‌هایش او را دعوت کرد، اتفاقاً در همان برنامه آقای دکتر باستانی پاریزی که استاد حسین هم بود، از او تعریف و تمجید کرد. ناگفته نماند که رابطه‌ی صمیمی و دوستانه‌ی آنها تا آخر نیز همچنان پایدار ماند.

منزوی رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی را رها کرد و به رشته‌ی جامعه‌شناسی روی آورد و پس از مدتی به علت مشکلات روحی تحصیلات خود را ناتمام گذاشت و به زادگاه خویش برگشت.^۴ اما بعدها یعنی در سال ۱۳۵۸ واحدهای باقی مانده‌ی رشته‌ی ادبیات فارسی را گذارند و لیسانس گرفت. در این ایام مهدی اخوان ثالث نیز یکی از استادان او بود.^۵

منزوی به خاطر شرایط خاص روحی خود هرگز نتوانست شغل ثابتی پیدا کند. او مدتی مسوول صفحه‌ی شعر مجله‌ی «رودکی» شد و بعد از آن هفته‌ی دو روز در رادیو مجری برنامه‌ی به نام «یک شعر و یک شاعر» بود که هر بار شعری از شاعران بزرگ را می‌خواند و نقد و تحلیل می‌کرد. علاوه بر آن هفته‌ای یک‌بار نیز در شبکه‌ی دوم سیما برنامه‌ی گروه ادب امروز را اجرا می‌کرد که تحت سرپرستی مرحوم نادر نادریور بود. بعد از آن

مدتی نیز برای مجله‌ی «تماشا» که وابسته به تلویزیون بود، مقاله می‌نوشت و گاهی نیز برای کسب درآمد به ترانه‌سرایی می‌پرداخت و در اوایل انقلاب نیز به خاطر جو خاص به وجود آمده مدتی بیکار ماند.

بعد از انقلاب، حسین مدتی مسئول صفحه‌ی شعر مجله‌ی «سروش» شد که مرحوم پرویز خرسند سردبیر آن بود. پس از برکناری خرسند حسین نیز از سمت خود کنار گذاشته شد. بعد از آن یک دوره‌ی کوتاه نیز در فرهنگ‌سرای نیلوران مشغول به کار شد و مدتی نیز در کتابخانه‌ی حسینیه‌ی ارشاد کار کرد.

منزوی در حوالی سال ۱۳۶۳ در تهران به صورت خصوصی تدریس می‌کرد و بعد از آن مدتی نیز با مرحوم مهدی اخوان ثالث در انتشارات انقلاب اسلامی (فرانکلین سابق) که سیدعلی موسوی گرمارودی رییس آن شده بود، به عنوان ویراستار مشغول بود، اما بعد از آن دیگر هیچ کار خاصی پیدا نکرد. او در سال ۱۳۵۴ ازدواج کرد اما این ازدواج او دیری نپایید و در سال ۱۳۶۰ از همسرش جدا شد. ثمره‌ی ازدواج او دختری است به نام غزل.

منزوی بعد از متارکه هرگز به طرز جدی به فکر ازدواج نیفتاد، مگر در سال‌های پایانی عمر خود که آن هم به خاطر اتفاقاتی چون بیماری و فوت پدر بی‌نتیجه ماند.

منزوی سخت دلبسته‌ی پدر و مادر بود و همیشه در کنار آنها زندگی کرد و مخصوصاً در اواخر عمرش که با بیماری پدرش مواجه شد در طول بیماری او - که یک سال و نیم به طول انجامید و منجر به مرگ او در سوم اسفند ۱۳۸۲ شد - اغلب اوقاتش صرف پرستاری از پدر می‌شد و حتی گاهی هم که به خاطر شرکت در محافل ادبی به تهران یا شهرهای دیگر مسافرت می‌کرد، بیش از یک شب در آنجا نمی‌ماند.

منزوی آن‌چنان که از اشعارش نیز برمی‌آید همیشه عاشق بود و عشق قوی‌ترین عنصری بود که محرک و عامل اصلی سرودن اشعار او می‌شد. هرگاه که فترتی در جریان عاشقی او پیدا می‌شد تأثیر مستقیمی نیز در شعرش داشت.

عامل مهم دیگری که به شدت در روحیه و شعر منزوی تأثیر گذاشت مرگ برادر کوچک‌تر از خودش، حسن منزوی، بود. هر چند منزوی اهل مسافرت نبود اما به خاطر شرکت در محافل ادبی به ناچار به بسیاری از شهرهای ایران مسافرت کرد. سرانجام منزوی در شانزدهم اردیبهشت سال ۱۳۸۲ یعنی در سن ۵۸ سالگی بر اثر نارسایی قلبی و ریه‌ی پس از یک عمل جراحی طولانی در بیمارستان شهید رجایی تهران درگذشت و در زادگاه خود به خاک سپرده شد.^۶

منزوی در بیش‌تر قالب‌هایی چون نیمایی، سپید چهارپاره، مثنوی، نو بیتی، غزل و... طبع‌آزمایی کرده است اما شهرت شاعری او در غزل است. بی‌شک منزوی از بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین غزل‌پردازان معاصر است.^۷

پی‌نوشت‌ها

۱- شفق. مجید غزل‌های امروز از صدر مشروطه تاکنون، انتشارات سنایی ۱۳۷۷ ص ۸۳۷. ۲- نقل به مضمون: برقی. سید محمداقبر، سخنوران نامی معاصر ایران، نشر خرم ۱۳۷۳ ص ۵۳. ۳- نقل به مضمون: نیرومند. کریم، سخنوران و خطاطان زنجان، موسسه مطبوعاتی زعفری، زنجان ۱۳۴۷ ص ۱۴۰. ۴- نقل به مضمون: روزنامه‌ی اطلاعات، پنج‌شنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۳ شماره ۳۳۰۴۶. ۵- کاخی، مرتضی، باغ‌ی برگی، یادنامه‌ی اخوان ثالث، چاپ اول ۱۳۷۰ ص ۳۸۴. ۶- نقل به مضمون: روزنامه‌ی شرق، سال اول شماره ۸۲ پنج‌شنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۲. ۷- در تئوین زندگی‌نامه‌ی منزوی از فیوضات و راهنمای‌های جناب آقای بهروز منزوی، برادر بزرگوار حسین منزوی استفاده کردیم.